



پیغام عشق

قسمت ہزار و پانصد و چہل و پنجم





با سلام خدمت استاد عزیزم و همهٔ دوستان و یاران معنوی.

قانون فیزیک می‌گوید ناظر جنس منظور را تعیین می‌کند. اکثریت مردم من ذهنی دارند و زندگی را در ما نمی‌بینند. هر کس تصویری ذهنی از ما در ذهنش دارد و ما را طبق آن تصویر می‌بیند، پس هر کس که ناظر من می‌شود می‌خواهد من را از جنس من ذهنی کند، بنابراین باید بسیار مراقب باشم که قرین‌ها جنس مرا تعیین نکنند. جنس اصلی من زندگی‌ست، پس هر لحظه با «اجتهاد گرم» و پرهیز از شوریدن جنس اصلی خود را حفظ می‌کنم.

«سیرانِ درشت» حرکت من ذهنی و زیاده‌روی در کوشش با من ذهنی‌ست. در این لحظه یک من ذهنی پُر درد قرین من است و می‌خواهد من را به واکنش وادار کند، اما من با اجتهاد گرم و پویا، با تمرکز روی خود، با فضاگشایی و روشن نگه‌داشتن چراغ خود در دام دیو و من ذهنی نمی‌افتم، به خودم و شخص روبه‌رو ضرر نمی‌زنم، می‌دانم که با روشن نگه‌داشتن چراغ خود با فضاگشایی می‌توانم جنس فرد روبه‌رو را هم تغییر دهم، می‌توانم زندگی را در او مرتعش کنم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۱۹۷

تو مگو همه به جنگند و ز صلح من چه آید؟

تو یکی نه‌ای، هزاری، تو چراغِ خود برافروز

اگر در این لحظه بر حسب خشم و ترس و نگرانی و رنجش و سایر هیجانات من ذهنی عمل کنم، به نفع دیو عمل کرده‌ام و به خودم ضرر زده‌ام. بزرگ‌ترین خدمتی که هر انسان می‌تواند به کائنات کند روشن نگه داشتن چراغ خودش است. همانیدگی‌ها مانند علف‌های هرز هستند که روی زندگی را پوشانده‌اند. برای خلاص شدن از آن‌ها باید زمین وجودم را شخم بزنم و همه آن‌ها را از ریشه خارج کنم.

انسان‌ها در ذهن دام در دام شده‌اند. دام اول دام چهار بُعد ماست که به عنوان هشیاری در آن هستیم و دام دوم دام همانیدگی‌هاست و با عقل من ذهنی نمی‌توانیم از این دام‌ها برهیم. من به عنوان آلست عنصری در کائنات هستم که هم



می توانم اضطراب و تشویش را در کائنات پخش کنم و هم می توانم با اتصال به زندگی شادی و آرامش را در جهان پراکنده کنم.

من ذهنی به عنوان یک موجود تشویش گر دائماً در حال پخش ترس و نگرانی ست. من ذهنی گیاه خروب است، هر جا بروید آن جا را ویران می کند. با نگاهی به زندگی گذشته خودمان و زندگی نزدیکانمان به خروب بودن من ذهنی پی می بریم. من به عنوان نیروی زندگی این قدرت و حق انتخاب را دارم که با اجتهاد گرم و پویا در گشتی با من های ذهنی که می خواهند مرا به شوریدن و واکنش وادار کنند و پایم را به ماجراهای ذهنی بکشانند وارد ماجرا نشوم، مرغ خویش باشم، چراغم را روشن نگه دارم و از افتادن در مسئله سازی و دشمن سازی و بحث و جدل و کارافزایی پرهیز کنم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۴۶

چو فرمودست حق کَالصُّلْحُ خَيْرٌ

رها کن ماجرا را ای یگانه

*ماجرا: جنگ و کدورتِ خاطر

قسمتی از این «ماجرا» قصه زندگی من است، این داستان را رها کنم و در این لحظه مستقر باشم. با چشم خدا ببینم، با گوش خدا بشنوم، یعنی هر لحظه هشیاری باشم، بدون قضاوت به انسان ها و وضعیت ها نگاه کنم، از دهان هر کس پیغام زندگی را بگیرم.

دیگران آینه من هستند و عیب های مرا بازتاب می کنند، پس در ارتباط با دیگران بهترین فرصت را برای شناسایی عیب هایم دارم. اگر صفت یا رفتاری در دیگران مرا به واکنش و می دارد، پس به خودم برگردم و آن عیب را در خودم شناسایی کنم. در هر کدام از ما عیب هایی وجود دارد که شاید به راحتی قابل شناسایی نیست و آینه آن را نشان می دهد، پس با پذیرش آن عیب، آن عیب را در خودم پاکسازی می کنم.



هر لحظه مرکز ما در بیرون منعکس می‌شود، اگر منبسط هستیم، فضاگشایی می‌کنیم، بیرون ما زیباست. اگر منقبض می‌شویم، مقاومت می‌کنیم، ترس داریم، خشم داریم، انعکاس آن در بیرون زشت است. بزرگانی چون مولانا کشتی نوح هستند و طوفان نوح شدت گرفتن ماجراهای ذهنی‌ست. طوفان میان‌سال‌ی زمانی‌ست که از هر همانیدگی یک باد تند و مُخرَبی بلند می‌شود. در این طوفان‌ها فریادرسی غیر از خدا نیست. تنها تسلیم و فضاگشایی نجات‌بخش ما از این طوفان‌هاست.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۶۱

همچو کَنعان سوی هر کوهی مرو

از نُبی لا عاصِمَ الْیَوْمَ شَنو

*نُبی: قرآن کریم

*لا عاصِمَ الْیَوْمَ: امروز نگه‌دارنده‌ای غیر از خدا نیست.

هیچ کوه فکری به ما کمک نخواهد کرد، پس به فکرهای پوسیده و از پیش ساخته متکی نباش. بیت‌های مولانا کشتی نوح هستند، پس به آن‌ها پست نگاه نکن، با عقل من‌ذهنی این ابیات را تفسیر نکن. مانند کَنعان نباش که سوار کشتی نوح نشد و کوه بلند فکر را نجات‌بخش خود می‌دانست. گوش کَنعان این نصایح را نمی‌پذیرد، برای این که خداوند آن را مَهر کرده، اصرار شما در من‌ذهنی هم بر دل‌هایتان مَهر می‌زند و این مطالب را نخواهید شنید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۶۶

گوشِ کَنعان کی پذیرد این کلام؟

که بر او مَهرِ خدای است و ختام



*خِتام: پایان کار، گلی که با آن مُهر می‌کنند.

بالاخره با درد و کتک زیاد، با خراب کردن جسم و فکر و چهار بُعد اقرار خواهی کرد که من از جنس زندگی و آلت هستم، پس همین حالا قبل از به درد افتادن و یا تمام شدن فرصت‌های اقرار کن، فضا را باز کن و تسلیم شو.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۶۹

آخر این اقرار خواهی کرد هین

هم ز اول روز آخر را بین

نکاتی بود از برنامه ۹۹۸ گنج حضور.

با سپاس فراوان،

پروین نیکرو از استان مرکزی

به نام عشق و سلام بر همه عاشقان.

نکات آموزنده در داستان اعتراض اُمرأ به سلطان محمود که چرا به ایاز مُستمری سی امیر را می‌دهی؟

در این قصه کاروانی به آن منطقه آمده بود و سلطان محمود از یکی از امیران خود خواست که به کاروان برود و بپرسد که از کجا آمده‌است و آن امیر هم فقط جواب همین سؤال را برای شاه آورد و وقتی شاه سؤال دیگری از آن امیر پرسید، او جوابش را نمی‌دانست. بعد شاه از امیر دیگری خواست که به سوی کاروان برود و آن سؤال را بپرسد. باز امیر دوم هم فقط جواب همان سؤال را می‌گرفت و جواب سؤال دیگر شاه را نمی‌دانست. تا این که شاه سی امیر را به سوی کاروان فرستاد و به آن اُمرأ فهماند که چرا حقوق ایاز سی برابر بود. در این داستان سلطان محمود نماد خدا و امیران نماد من‌های ذهنی و ایاز نماد انسان کامل است.

اولین نکته این است که ایاز با درایت و عقل و خرد خداگونه خود حل معما می‌کرد، ولی اُمرأ به عقل جزوی خود بسنده می‌کردند و مأموریت خود را نمی‌توانستند کامل انجام دهند. پس ارزیابی انسان کامل هم با من‌های ذهنی بسیار متفاوت است، چون آن‌ها براساس ذهن سست و کوتاه‌بین خود عمل می‌کنند. هر کدام از این امیران قسمت کوچکی را می‌دیدند و ما هم ممکن است الآن یک همانیدگی را در خود ببینیم و بعد مدت طولانی‌ای همانیدگی بعدی را شناسایی کنیم چون دوباره با دید من‌ذهنی می‌بینیم.

نکته بعدی این است که ایاز با تحقیق و جست‌وجوی کامل هیچ‌جای شک و تردیدی نگذاشت و او با یک بار رفتن به کاروان به طور کامل تحقیق می‌کرد و به کشفیات خود می‌رسید. ما هم در مسیری که قدم برداشتیم بهتر است با قرین شدن با یک انسان کامل و با تحقیق و تأمل جای هیچ شک و تردیدی برای خود نگذاریم.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۹۷

گفت امیران را که من روزی جدا

امتحان کردم ایازِ خویش را

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۹۸

که پیرس از کاروان تا از کجاست؟

او برفت، این جمله واپرسید راست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۹۹

بی‌وصیت، بی‌اشارت، یک به یک

حالشان دریافت بی‌ریبی و شک

*ریب: شک، گمان

نکته سوم این است که امیران که از پاسخگویی درمانده بودند به دنبال بهانه بودند و کار ایاز را یک عنایت و موهبت الهی می‌دانستند، نه این که ایاز با تلاش و کوشش آن را کسب کرده باشد، درحالی که او با تلاش و صبر و تأمل و وصل شدن به خرد الهی حل معما می‌کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۱

پس بگفتند آن امیران کین فنی‌ست

از عنایت‌هاش، کار جهد نیست



حال ما هم می‌خواهیم تلاش کنیم و صبر داشته باشیم یا در من ذهنی و بدون تلاش می‌خواهیم که عنایت خدا ما را تغییر دهد؟

نکتهٔ چهارم این است که شاه گفت هر آن‌چه از انسان سر می‌زند یا به‌خاطر کوتاهی و سهل‌انگاری اوست یا محصول سعی و تلاش اوست و این نشان اختیاری بودن عمل انسان است، نه جبری بودن آن. اگر اعمال انسان جبری باشد، حضرت آدم به خداوند نمی‌گفت که ما بر خود ستم کردیم و یا اگر حضرت آدم گناه خود را جبری می‌دید، آن را به گردن قضا و کُنْ فکان می‌انداخت.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۳

گفت سلطان: بلکه آنچ از نفس زاد

رَیْعِ تقصیرست و دَخَلِ اجتهاد

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۴

ورنه آدم کی بگفتی با خدا

رَبَّنَا إِنَّا ظَلَمْنَا نَفْسَنَا

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۵

خود بگفتی کین گناه از بخت بود

چون قضا این بود حزمِ ما چه سود؟

*رَیْع: در این جا مطلق محصول و فرآورده



*دَخل: در آمد، در این جا محصول و نتیجه

*حزم: دوراندیشی

ما هم که مورد تجاوز دنیا قرار می گیریم مقصر خودمان هستیم که یک چیز ذهنی را به مرکزمان می آوریم و برحسب آن عمل می کنیم، مثل ابلیس که یک بُعدی دید و فقط به جسم انسان توجه کرد و متوجه روح الهی در او نشد و به او سجده نکرد و به خدا گفت که تو مرا گمراه کردی و من هیچ تقصیری ندارم، یعنی دید و بینش او جبری بود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۶

همچو ابلیسی که گفت: اَغْوَيْتَنِي

تو شکستی جام و ما را میزنی؟

*اَغْوَيْتَنِي: تو مرا گمراه کرده ای.

بنابراین ما باید بدانیم که قضا حق است، ولی زیر بار مسئولیت رفتن و تعهد به مرکز عدم داشتن و شناسایی دردها و همانندگی ها با تلاش و کوشش ما هم حق است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۷

بل قضا حَقُّست و جَهْدِ بنده حق

هین مِباشِ اَعوَرِ چو ابلیسِ خَلَقِ

*اَعوَر: کسی که فقط یک چشم دارد.

*خَلَق: در این جا مراد کهنسالی و یا فساد ابلیس است.



نکته مهم دیگر در مورد مردد ماندن انسان در میان دو کار است که مولانا می گوید انسان قدرت اختیار دارد و می تواند بهترین راه را انتخاب کند که با دید من ذهنی عمل کند یا دید حضور و مرکز عدم خود را به کار اندازد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۸

در تَرَدّد مانده ایم اندر دو کار

این تَرَدّد کی بود بی اختیار؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۹

این کنم یا آن کنم او کی گُود؟

که دو دست و پای او بسته بُود

* تَرَدّد: تردید و دودلی

* گُود: بگوید

عملی که از ما سر می زند با ناظر شدن باید از خود بدانیم و به گردن شاه نیندازیم و بدانیم که شاه یا خدا به کسی اشتباهاً پاداش نمی دهد و خدا بنده خود را می شناسد. بنابراین به خاطر اعمال اشتباه خود از خدا عذر بخواهیم و قضاوت و مقاومت را در خود صفر کنیم و بدانیم که هر عملی که به نیکی یا با حضور و فضاگشایی انجام دهیم یا از روی من ذهنی و فضابندی خدا پاداش و جزای آن را می دهد.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۳

بر قضا کم نه بهانه، ای جوان

جرم خود را چون نهی بر دیگران؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۵

گرد خود بر گرد و جرم خود بین

جنبش از خود بین و از سایه مبین

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۶

که نخواهد شد غلط پاداش میر

خصم را می داند آن میر بصیر

*میر: مخفف امیر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۰

مُتهم کن نفس خود را ای فُتی

مُتهم کم کن جزای عدل را



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۱

توبه کن، مردانه سر آور به ره

کہ فَمَنْ یَعْمَلْ بِمِثْقَالِ یَرَّة

با سپاس فراوان،

مهردخت از چالوس



به نام خدا

حکم «کُنْ فَکَانَ»:

قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.»

«چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می گوید: موجود شو، پس موجود می شود.»

وقتی این لحظه که همیشه این لحظه است فضا باز می کنم، سکون و «کُنْ فَکَانَ» خدا کار می کند و در سکوت شیرینی حیات را می چشم و آن چه من ذهنی سرکشم می گوید غیرممکن است ممکن می شود. زیرا حضور وصل شدن به دانایی زندگی ست، پس از آن فضا خرد می گیرم و با من ذهنی سبب سازی نمی کنم و مانع و مسئله و دشمن نمی سازم، درواقع چوب لای چرخ زندگی نمی گذارم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۶۷

دستِ حق باید مر آن را ای فلان

کو بُود بر هر مُحالی کُنْ فَکَانَ

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۶۸

هر مُحال از دستِ او ممکن شود

هر حَرُون از بیمِ او ساکن شود



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۲

تو سبب‌سازی و دانایی آن سلطان بین

آنچه ممکن نبود در کف او امکان بین

با فضاگشایی در «کُن فکان» ساکن و ناظر می‌شوم و دم او جان می‌دهد و آفتاب حضور و پذیرش در ما طلوع می‌کند. جناب شهبازی به شاگردان مولانا همواره توصیه می‌کنند تا سه بشمارید و نفس عمیق بکشید، با این کار سروصدای ذهن خاموش می‌شود و گوش سکوت‌شنو در ما کار می‌کند. این گوش صدای معلم را که خود زندگی‌ست می‌شناسد و می‌شنود و سخن می‌گوید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹

این دم حکم بیاید، تعلیم نو نماید

بی‌گوش سر شنیدن، بی‌دید ماه دیدن

«بی‌دیده ماه دیدن» یعنی بدون دیدن ذهنی و عینک غلط همانیدگی‌ها ماه درست را ببینیم و دنبال عکس ماه در چاه ذهن نباشیم. عکس ماه همان قضاوت اتفاقات و دیدن برحسب همانیدگی‌ست که در چاه ذهن می‌افتد و ما را به «أسفل السّافِلین» و پایین‌ترین درجه هشیاری می‌کشاند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸

ماه دُرُست را ببین، کو بشکست خوابِ ما

تافت ز چرخ هفتُمین در وطن خرابِ ما



* ماهِ دُرُست: ماهِ شبِ چهارده، ماهِ کامل، بَدَر

* تافت: تابید

* چرخِ هفتمین: فلکِ هفتم، در این جا منظور عرش است.

میزانِ عقلِ جزوی یا من‌ذهنی موزونِ همانیدگی‌ست، اگر همانیدگی بیشتر شود، خوب است و اگر کم شود، بد است. حال انسانی که تسلیمِ زندگی‌ست، سنگِ ترازوی او فضاگشایی‌ست و با کم و زیاد شدنِ همانیدگی‌ها حضورش تغییر نمی‌کند، چون حضورش موزون بودن با مرکز عدم است نه بیشتر داشتن در وطن خرابِ همانیدگی‌ها.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۵

خدای بخشد و گیرد، بیارد و ببرد

که کارِ او نه به میزانِ عقلِ موزون است

بیا بیا که هم اکنون به لطفِ کُنْ فیکونْ

بهشت در بگشاید که غَیرِ مَمْنُونست

«غَیرِ مَمْنُون» یعنی کُنْ فکان خدا بدون نقص است. ما را بی‌مراد می‌کند تا به ما بگوید به‌سوی من بیا و بیشتر فضا باز کن و با چیزی همانیده نشو، چراکه تو را «کاملِ جان» آفریدم و در رحمت و لطف بی‌نهایت و ابدیت قرار دادم تا از طریق تو آشکار شوم. اگر تو راضی به حکم «کُنْ فکان» باشی و فضا را بگشایی، هزار کلید از راهِ نهان برای درهای بسته به تو می‌دهم.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۵

که لطف تا ابد است و ازان هزار کلید

نهان میانه کاف و سفینه نون است

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۵

و اگر بر تو ببندد همه ره‌ها و گذرها

ره پنهان بنماید که کس آن راه نداند

با سپاس فراوان،

دیبا از کرج



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷۵۶

ای وصلِ تو اصلِ شادمانی

کان صورت‌هاست، وین معانی

یک لحظه مبرّ ز بنده که نیست

بی‌آب سفینه را روانی

*روانی: روش، راه رفتن، روان بودن

*سفینه: کشتی

شادمان نیستم چون خودم را با دیگران مقایسه می‌کنم. خانهٔ فلانی را ببین، خانهٔ من را نگاه کن! تمام خانهٔ من از آشپزخانهٔ فلانی کوچک‌تر است، خدا بده شانس! اتومبیل همسایه‌ام را نگاه کن، اتومبیل من را ببین! آدم گریه‌اش می‌گیرد. خوش به حال پسر خاله‌ام! اگر شرایط تحصیل در دانشگاهی که او در آن مدرک گرفته برای من هم پیش می‌آمد، من هم جایگاه شغلی خوبی مثل او داشتم، افسوس! بچهٔ فلانی را ببین چه خوب رشد کرده و به‌جایی رسیده است. بچهٔ من را ببین، دیپلمش را هم با زور گرفت. این‌ها جملات سمی هستند که به‌راحتی می‌توانند انسان را نابود کنند. مولانا در دیوان شمس غزل شماره ۲۲۸۴ دارند که

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۸۴

در ده ویرانهٔ تو گنجِ نهان است ز هو

هین ده ویرانِ تو را نیز به بغداد مده



وقتی هویت قلبی خودت را که براساس من‌ذهنی ساخته‌ای را ویران کنی، متوجه گنجی می‌شوی که در زیر فکرهایت پنهان شده است. این گنج در زیر باورها، دردها، رنجش‌ها و آویزش‌های مادی تو دفن شده است. ده ویران شده خودت را با بغداد عوض مکن! بغداد نماد شهری آباد و پُر رونق است. ما اگر عمیقاً متوجه این موضوع شویم، دیگر فرصت را از دست نمی‌دهیم و تمام حواسمان را صرف ویران کردن خود مجازی و به‌دست آوردن گنج حقیقی وجودمان می‌کنیم. منظور از گنج همان هدایت، عقل، قدرت و حس امنیت زندگی‌ست.

هرکسی در این جهان رسالتی بر عهده دارد. پس خیلی کودکانه به‌نظر می‌رسد که خود را با دیگری مقایسه کنیم. شاید برای شما هم اتفاق افتاده باشد که در دوران کودکی‌تان خانه، اتومبیل، شغل پدر یا مادر، اسباب‌بازی‌تان و ... را با داشته‌های کودکان هم سن و سالتان مقایسه می‌کردید. اگر در این مقایسه شما برنده نمی‌شدید، سرافکنده و ناامید می‌شدید و از احساس حقارت رنج می‌کشیدید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۵۹

جمله خَلْقان، سُخره اندیشه‌اند

ز آن سبب خسته‌دل و، غم‌پیشه‌اند

مولانا می‌فرمایند همه مردم مسخره فکرهایشان هستند. با فکرهایشان بالا و پایین و کم و زیاد می‌شوند. به همین دلیل خسته، غمگین و افسرده‌اند. هر شب میلیون‌ها گالن مشروبات الکلی، قرص‌های روان‌گردان و مخدرهایی که بشر برای خلاصی از غم و غصه اختراع کرده است مصرف می‌شود. درحالی‌که تنها با شراب ایزدی که از مرکز عدم انسان می‌جوشد رنج بشر التیام می‌یابد. وقتی از باده و شراب ایزدی مست شدی، متوجه می‌شوی بدون این که نیازمند مقایسه خود با دیگران باشی حالت خوب است، چون جان اصلی تو کامل است.



با سپاس فراوان از استاد شهبازی و یاران عاشق،

طاهره جعفری از بندرعباس



عرض سلام خدمت آقای شهبازی نازنین و همراهان محترم گنج حضور.

برداشت نکاتی چند از صحبت‌های آقای شهبازی در برنامه ۱۰۰۳ گنج حضور.

۱- ما باید هر لحظه حواسمان به خودمان باشد تا من ذهنی نتواند چیزهای بیرونی را به مرکز ما بیاورد.

۲- در کار کردن روی خود کاری بهتر از تکرار کردن ابیات مولانا نیست.

۳- اولین مأموریت ما این است که حواسمان فقط روی خودمان باشد و خودمان را درست کنیم.

۴- نوع زندگی کردن دیگران به ما ربطی ندارد، حتی همسر و فرزندان و نزدیکانمان. ما فقط روی خودمان کار می‌کنیم و چراغ خودمان را روشن نگه می‌داریم.

۵- این دنیا فقط یک مکانی است برای پرورش ما تا به حضور برسیم و خودمان را بسازیم و از آن بگذریم.

۶- ما تا زنده‌ایم باید روی خودمان کار کنیم و تا موقع مرگ جسمی باید مواظب من ذهنی و خرابکاری‌های او باشیم، چون ممکن است با یک غفلت ما را به ذهن کشیده و خرابکاری کند.

۷- در راه معنویت و کار روی خود از هزاران حرف و کتاب و پیغام یک عمل بهتر است. بهتر است کمتر حرف بزنیم، بیشتر عمل کنیم.

۸- همه ما انسان‌ها صبح که از خواب بیدار می‌شویم تا موقع شب یک کارهایی را انجام می‌دهیم. اگر با آموزش‌های بزرگان آشنا نباشیم و روی خودمان کار نکرده باشیم، مطمئناً کارها را با من ذهنی انجام خواهیم داد که منجر به خرابکاری می‌شود.

۹- در راه معنویت و کار روی خود اگر قانون جبران را رعایت نکنیم و انجامش ندهیم، موفق نخواهیم شد. قانون جبران دو جنبه دارد: یکی جبران مالی یعنی واریز مبلغی پول در حد توان به برنامه خودمان، همان برنامه گنج حضور و دیگری



جبران معنوی، یعنی کار کردن متعهدانه روی خود. اگر فقط یکی از جنبه‌های قانون جبران را رعایت کنیم، موفق نخواهیم شد. باید هر دو را توأماً رعایت کنیم. هیچ راه دیگری ندارد.

۱۰- در کار روی خود اولین اصل این است که حواسمان فقط روی خودمان باشد. اما این فقط به این معنی نیست که در کار دیگران دخالت نکنیم و آن‌ها را خبر و سنی نکنیم، بلکه به این معنی هم هست که مواظب باشیم تا دیگران جنس ما را تعیین نکنند.

۱۱- در کار کردن روی خود سخت‌ترین کار این است که همه حواس ما فقط روی خودمان باشد.

۱۲- تنها کار ما در این لحظه این است که مسئولیت کیفیت هشیاری خودمان را بر عهده بگیریم.

۱۳- منظور ما از کار کردن روی خودمان این است که چراغ حضور خود را روشن کنیم. حالا در این میان ممکن است از روشنایی چراغ ما چراغ نزدیکانمان نیز روشن شود، اما ما با آن اصلاً کاری نداریم. باز حواس ما فقط به چراغ خودمان است تا آن را همیشه روشن نگه داریم.

۱۴- خداوند برای ما انسان‌ها فقط یک حکم کرده و آن هم این است که ما در مقابل هر اتفاقی فقط حق فضاگشایی داریم و بس.

۱۵- تنها راه دسترسی خداوند و پیغام دادنش به ما از طریق بی‌مرادی‌ها است، چون ما که یک عمر با من‌ذهنی‌مان زندگی کرده‌ایم، راهی به غیر از بی‌مرادی‌ها برای ما نمانده است.

۱۶- خرابی روابط ما در خانواده و حتی بیرون به علت من‌ذهنی است. نه تقصیر دیگران است و نه تقصیر ما. فقط باید به همدیگر فرصت زندگی کردن بدهیم و با همدیگر مهربان باشیم.



۱۷- خداوند هر لحظه دنبال یک بهانه و یک فرصتی است تا به ما کمک کند، فقط کافی است که ما در مقابل هر اتفاقی فضا را باز کنیم.

۱۸- چند سؤال از خود پرسیم و به خودمان هم پاسخ بدهیم. من برای چه کاری به این دنیا آمده‌ام؟ برای چه این قدر ناله می‌کنم؟ شکایت می‌کنم؟ چه می‌خواهم؟ چرا من یک آدم خدمتگزار و زحمتکش نیستم که برای مردم سرویس بدهم؟ آیا فضل و بخشش خداوند برای من می‌جوشد؟ زیر سایه خداوند هستیم؟ در زندگی‌ام از آموزش‌های بزرگان، مخصوصاً حضرت مولانا استفاده می‌کنم؟ آیا فضا را باز می‌کنم تا از برکت خود خداوند استفاده کنم؟

۱۹- تعریفی دیگر از فضاگشایی: فضاگشایی را زندگی می‌کند. فضاگشایی خودبه‌خود انجام می‌شود، به شرطی که ما خودمان را، حرف‌هایمان را و اعمالمان را جدی نگیریم. و به شرطی که اتفاقات این لحظه را جدی نگیریم، اتفاقات این لحظه را بازی بگیریم.

۲۰- هر اتفاقی که در بیرون می‌افتد و هر فکری که به ذهن ما می‌آید همه‌اش از طرف زندگی و خداوند است برای بیداری ما از خواب ذهن. باید در مقابلش فضا را باز کنیم.

و در پایان امیدوارم که به کمک زندگی و اراده و پشتکار خودم به نوشته‌ها و برداشت‌هایم از آموزش‌های حضرت مولانا و برنامه گنج حضور عمل کنم. ان شاء الله.

با عشق و احترام،

مهدی از مشگین شهر



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

